

صالح حسینی

نیلوفر خاموش

نظری به شعر سہراب سپہری

فهرست مطالب

| | |
|-----|--------------------------------|
| ۷ | مقدمه |
| ۱۰ | سهراب سپهری: شاعری رمانتی سیست |
| ۲۱ | مضامین مشترک شعر سپهری |
| ۴۳ | پاکی خوشه زیست |
| ۵۵ | نقش تلمیح در شعر سهراب سپهری |
| ۷۶ | نگاهی به «ما هیچ، ما نگاه» |
| ۹۳ | پیوستها |
| ۱۲۱ | کتابشناسی سهراب سپهری |
| ۱۲۹ | منابع برگزیده |

مقدمه

بحث درباره شعر سپهری، به فرموده زنده یاد استاد دکتر غلامحسین یوسفی، «مانند بسیاری چیزها در جامعه ما دچار افراط و تفریط شده است. یک سو ستایشگراند، حتی معتقد به اینکه «اگر سپهری این شعرها را به هر زبان زنده دنیا می سرود از چهره های درخشان شعر دنیا بود» و در جانب دیگران منتقدان که بخصوص از حیث دوری شعر او از جریانهای زمان، فقدان نقد و پیام اجتماعی بر آن انگشت می نهند و گاه از لحاظ ناهمگامی تصویرها و پراکندگی صورتهای ذهنی، یا آنها را از مقوله «سانتیمانتالیسم غیررئالیستی و فانتزی» می خوانند»^۱

گاهی بعضی از اظهارنظرها رونویسی و تکراری است. مثلاً دکتر رضا براهنی سالها پیش گفته است که صدی نودونه اشعار سپهری شعربندهای مختلف است؛ تصاویرش متوازی است، چند تصویر پراکنده را کنار هم می چیند؛ شاعر بزرگ شکل دهنده ای نیست؛ خون پرشور و هیجان خلاقیت را در خود حس نکرده است.^۲ سالها بعد همین سخنان را دکتر شفیع کدکنی به صورت دیگری چنین بازگو کرده است: شعر سپهری «زنجیره ای است از

مصراع‌هایی مستقل که عامل وزن، بدون قافیه، آنها را به هم پیوند می‌دهد و به ندرت دارای ساخت شعری (structure) است.^۳ ایشان حتی از این هم فراتر می‌روند و مدعی می‌شوند که سبک سپهری «منحصر است در بالابردن بسامد حس آمیزی به معنی اعم کلمه، یعنی همان جای خانواده کلمات را در هم ریختن که ممکن است مدتی ذهنهای خالی و ناآزموده را به خود مشغول کند ولی آینده‌ای برای آن در قلمرو هنرنمی توان پیش بینی کرد.» و دیگر اینکه «نمونه‌های تشخیص personification» در کارهای او ناموفق است.^۴ گاهی منتقدان به دنبال کشف بودایسم و شرق‌دورگرایی در آثار سهراب رفته‌اند، زمانی او را بچه بودای اشرافی بی‌مسئولیت قلمداد کرده‌اند، گاهی انگ ابتذال و تکرار به شعر او زده‌اند، گاهی ضمن زیبا شمردن بعضی از اشعار او گفته‌اند که تعهد اجتماعی و التزام سیاسی ندارد و...

در کنار اینها لحظه‌های پراوجی هم در تحلیل کار او بوده است، از جمله مقالات ارجمند «صیاد لحظه‌ها: گشتی در هوای شهر سهراب سپهری»^۵، «از آواز شقایق تا فراترها: نگاهی به شعر و نقاشی سهراب سپهری»^۶، «از عروج و هبوط: سیری در شعر سهراب سپهری»^۷، «سپهری و مشکل شعر امروز»^۸، «سپهری در سلوک شعر»^۹، «همزبان با آب»^{۱۰}، «سفر به فراسو»^{۱۱}، «چشمها را باید شست»^{۱۲}. یادداشتهای خانم سیمین بهبهانی بر هشت کتاب نیز در همین ردیف قرار می‌گیرد.

و اما من در کجای این طیف قرار دارم؟ فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم که سالهاست شعر سهراب انیس و مونس من است. اکثر شعرهای او در حافظه‌ام نقش بسته است و با زمزمه آنها غبار عادت را از چشم و زنگار را از جان و دل شسته‌ام. و حالا که در مقام بررسی شعر اویم، شاید چنین گمان رود که شیفتگی من نسبت به او همچون حجابی در برابر قضاوت بیطرفانه قرار گیرد. پس بهتر است از همین آغاز مشخص کنم که در این

نوشته نه برآنم که در زمره ستایشگران چشم و گوش بسته او قرار گیرم و نه می خواهم شعرش را از مقوله «سانتیمائالیسم غیررئالیستی و فانتزی» قلمداد کنم. کار من این است که با تکیه به موازین علمی نقد، بی آنکه ادعای شناخت کامل و همه جانبه شعر او را داشته باشم و درصدد پاسخگویی به تمام ایرادها برآمده باشم، نظری به شعر او بیندازم. در این رهگذر سعی کرده ام اظهارنظر و برداشتم مبتنی بر بافت و ساخت شعر او باشد. اگر هم مطلبی خارج از ساخت و بافت شعر او در نوشته ام راه یافته است، به تناسب آن با بحث مورد نظر چشم داشته ام.

صالح حسینی

یادداشتها

- ۱ - چشمه روشن: دیداری با شاعران، تهران: انتشارات محمدعلی علمی، ۱۳۶۹، ص
- ۲ - طلا درمس: در شعر و شاعری، تهران: کتاب زمان، ۱۳۴۷، صص ۵۲۴-۵۲۳.
- ۳ - موسیقی شعر، چاپ دوم، تهران: انتشارات آگه، ۱۳۶۸، ص ۲۰.
- ۴ - منبع پیشین، ص ۲۱
- ۵ و ۷ - به ترتیب از آقایان داریوش آشوری، کریم امامی، حسین معصومی همدانی در «پیامی در راه: نظری به شعر و نقاشی سهراب سپهری»، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۵۹.
- ۸ - حسین معصومی همدانی، کیهان فرهنگی، سال سوم، شماره دوم اردیبهشت ۶۵، صص ۲۷-۲۳.
- ۹ - داریوش آشوری، مفید، شماره ششم، دوره جدید، مهر ۶۶، صص ۳۰-۲۶.
- ۱۰ - دکتر غلامحسین یوسفی، چشمه روشن: دیداری با شاعران، صص ۵۶۷-۵۵۸.
- ۱۱ - دکتر سیروس شمیسا، کیهان فرهنگی، سال هفتم، شماره دوم، اردیبهشت ۶۹، صص ۳۵-۳۲.
- ۱۲ - دکتر آذرنفیزی، کلک، شماره دوم، اردیبهشت ۶۹، صص ۲۹-۱۱
- ۱۳ - درباره هنر و ادبیات: گفت و شنودی با سیمین بهبهانی [و] حمید مصدق، به کوشش ناصر حریری کتایسرای بابل، ۱۳۶۸، صص ۹۱-۴۸.

سهراب سپهری: شاعری رمانتی سیست^۱

داریوش آشوری گفته است: «طبیعت ستایی سپهری به ظاهر چیزی از طبیعت ستایی رمانتیسم اروپایی... در خود دارد اما ریشه هایش از درونمایه ای عمیقتر آب می خورد و آن عرفان شرقی است.»^۲ و من در این مقال بر آنم که بگویم سپهری اصولاً شاعری رمانتی سیست است. فوری هم بیفزایم که به لحاظ من شاعر رمانتی سیست آدمی احساساتی و نابخرد و بیمار و هیروتی نیست، رمانتی سیسم هم واژه ای مرده نیست که به خاکش بسپاریم و برجسد آن نماز میت بخوانیم^۳. نزد من رمانتی سیسم واژه ای پویا و زنده و رویان است که در جنبه های عرفانی و طبیعت ستایی و بدوی گرایشی نمود می یابد، و در آن هنر به صورت دریافتهای اشراقی و تخیلی دیده می شود و حقیقتی برتر از واقعیت و منطق و اینجا و اکنون را بیان می کند.

برخلاف نظریه ارسطو، که هنر را محاکات می داند و هنرمند را آینه دار طبیعت، در رمانتی سیسم هنر عبارت است از فرافکنی جوشش درون و، به قول ویلیام وردزورث — شاعر رمانتی سیست انگلیسی — جوشش بی اختیار احساسهای قوی^۴. درست است که هنرمند از دنیای بیرون یا عالم عین متأثر

می شود، اما آنچه متمثل می شود نسخه‌ی علی البدل (replica) یا واقعیت‌نمایی (verisimilitude) نیست، بلکه بازتاب تخیل هنرمند است. وقتی چراغ تخیل هنرمند برنمودها و واقعیت‌های بیرونی تابیده می شود، باز نمود آن در طبیعت و عالم عین دیده نمی شود بلکه تصویری رمزی (symbolic) می‌گردد. و این تصویر را طبیعت کم دارد و هنرمند می‌کوشد با آفرینش خود این نقص را جبران کند. از این نظر، می‌توان گفت که هنر «تجلی غریزه‌ی آفریدگاری انسان است در ادامه‌ی این هستی که تجلی آفریدگاری خداست، تا کمبودی را که در این عالم احساس می‌کند، جبران نماید»^۵ از ویلیام بلیک، شاعر رمانتی سیست انگلیسی، سؤال می‌کنند: «وقتی خورشید می‌دمد آیا نه این است که گویی از آتش می‌بینی؟» و او در جواب می‌گوید: «نه، نه، فوج فوج قشون آسمانی را می‌بینم که صلا می‌دهند: قدوس، قدوس، قدوس، خداوند خدای متعال.»^۶

سهراب سپهری، هم خورشید را به صورت سیبی سرخ تصویر می‌کند، سیب سرخی که آورده است تا به سبدهای پر از خواب خواب‌زدگان بیندازد و خوابشان را برهم زند: «و صدا خواهم در داد: ای سبدهاتان پر خواب! سیب آوردم، سیب سرخ خورشید.»^۷ در شعر سهراب تنها خورشید نیست که با دیده‌ی تخیل به چیزی ورای واقعیت ظاهر بدل می‌شود، بلکه همه‌ی تصاویر شعری او از این موهبت بهره‌مند می‌شوند. سرو «گلدسته» است، محبت «کاسه‌ی داغ» است، بهار «سقف» دارد و چلچله از سقف بهار «چلچک» می‌کند، عشق «پوست» می‌اندازد، ایمان «کفش» به پا دارد، گیاهان «هوش» دارند، «صداقت» پر دارد، «ترس» شفاف است و...

نکته‌ی بارز دیگر رمانتی سیسم طبیعت‌ستایی است. طبیعت در آثار رمانتی سیست‌ها به صورت معبد^۸ تصویر می‌شود و پیاله‌ی می‌شود برای دیدن عکس رخ یار^۹ — یعنی تجلی ذات خداوندی در ذره‌ی ذره‌ی جان جهان. در چنین دیدی از طبیعت، علف «دستمال پروردگار»^{۱۰} است. کسی هم که به

طبیعت نزدیک است و از پیرایه های تمدن به دور، مردمکی شفاف می شود و همه چیز را می بیند؛ چشمه های هستی جهانی در وجودش سیلان می یابد و حصه و ذره ای از خدا می گردد.^{۱۱} از این سبب رمانتی سیسم، به یک معنی، دعوتی برای تشریف به آیین طبیعت است.

در شعر سهراب هم طبیعت معبد است. در این معبد، یا مسجد، قبله گل سرخ است و جانماز چشمه و مهرنور و دشت سجاده. مؤذن آن نیز باد است که سرگلدسته سرو اذان می گوید و علف تکبیرة الاحرام می گوید و موج قامت می بندد. آنان که به زندگی پر عادت خو کرده اند در این معبد راهی ندارند. اذن دخول کسانی دارند که جیبشان را پر عادت نکرده اند، آنان که تضادها را آشتی می دهند، نور می خورند، «در به روی بشر و نور و گیاه و حشره» باز می کنند، پرند از «نور و شن»، از «دار و درخت»، از «راه، از پل، از رود، از موج»، و از «سایه برگی در آب.» برای نایل شدن به دیدار تهی سرشار- «حضور هیچ ملایم»- «خدایی که در این نزدیکی است: لای این شب بوها، پای آن کاج بلند»، باید دست و رو در حرارت سیب شسته شود. در معبدی که سپهری برای دیدن «حضور هیچ ملایم»، دست و رو در حرارت یک سیب می شوید، هیچ گاه لوله تفنگ یا تپانچه بر شقیقه راست او گذاشته نمی شود^{۱۲} تا از وحشت دست از این کار باز دارد، چه تفنگ به دستها و تپانچه بر کمرها را در این معبد راهی نیست.

آقای مهندس معصومی گذشته گرایی سهراب، رو آوردن به دوران کودکی و دوران پیش از تاریخ را به شکست شاعر در ادراک و تجربه وحدت نسبت می دهد^{۱۳}. حال آنکه رو آوردن به دوران کودکی و دوران پیش از تاریخ، فصل مشترک کلیه آثار رمانتی سیستی است، و بدوی گرایی یا «جان باوری»، همان گونه که خود ایشان چند سطر بعد توضیح می دهند، انسان بدوی را موجود سعادت مندی می شمرد که با طبیعت در عین یگانگی است. به همین سبب تصویر سهراب از انسان بدوی، در شعر «از آبها به